

## اثری از فاضل تونی

مرحوم فاضل تونی بر فصوص الحکم محیی الدین عربی تعلیقاتی نوشته است که از آثار مهم او محسوب میشود. این رساله را مرحوم فاضل تونی نخست به عربی تنظیم کرده بود تا در حکم رساله دکتری او ( برای تشخیص درجه معلومات ) محسوب شود لیکن چون طرح رساله عربی در مورد تشخیص پایه اطلاعات استاد در قانون پیش بینی نشده بود ، آن متن عربی بهمت استاد فقیه بفارسی در آمد و مقدمه ای بر آن نگاشت که اینک عین آن با فصلی از کتاب تعلیقات در اینجا طبع میشود :

### مقدمه مرحوم فاضل تونی از «تعلیقات بر شرح فصوص»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة على سيدنا محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين ،  
وبعد چنین گوید بنده خاطی فانی محمد حسین الشنیر بفاضل تونی ، که چون کتاب  
شرح فصوص الحکم تصنیف عارف کامل داود بن محمود قیصری ساوی از مهمترین  
کتب اهل عرفان است وعمده در فهم کتاب فصوص الحکم مقدساتیست که شارح  
در اول کتاب ذکر کرده وفهم بعضی از عبارات آن مشکل ومحتاج بتوضیح و بیان  
است لذا بر آن شدم که برپاره ای از عبارات مشکله آن بنحویکه از اساتید عظام  
رحمهم الله یا از کتب اهل عرفان استفاده کرده ام شرحی بنویسم تا فهم آن کتاب بر  
قارئین محترم آسان گردد و در انجام این مقصود از خدا استعانت میجویم و این رساله را  
بنام تعلیقه بر شرح فصوص مسمی ساختم . پیش از شروع بمقصود مناسبتر آنست که  
مختصر مقدمه ای در شرح حال مصنف کتاب فصوص الحکم ذکر شود :

### شرح حال محیی الدین عربی

مصنف کتاب فصوص الحکم قطب العارفين و قدوة السالکين و اسوة الحکماء و المتألهين محمد بن علی بن محمد معروف به محیی الدین عربی میباشد. نسبش به حاتم طائی میرسد، ولادتش در سال پانصد و شصت هجری در شهر مرسیه (بضم میم و سکون را و کسر سین و فتح یاء) از بلاد اندلس و وفاتش سال ششصد و سی و هشت اتفاق افتاده است.

تا هیجده سالگی در وطن مألوف بتحصیل علوم رسمیه از قبیل علوم عربیه و اصول فقه و کلام نزد **خلف بن عبدالمک** اشتغال داشته و پس از فراغ از علوم رسمیه بتزکیه نفس و تصفیه باطن پرداخته تا برای افاضه انوار علوم حقیقه و مکاشفات غیبیه مستعد شود چه تا زنگ هوی و تعلقات دنیویه از آئینه نفس زدوده نشود شخص مستعد فیضان انوار الهیه نگردد. پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز.

هر که را آینه صافی نشد از زنگ هوی

دیده اش قابل رخساره حکمت نبود

هیچیک از عرفائی که بعد از او آمده اند بیایه و مرتبه او نرسیده اند، همه ریزه خوار سفره نعمت و خوشه چین خرس حکمت او بوده اند چنانکه از تتبع کتب و کلمات آنها این مطلب بخوبی واضح است چه آنکه اغلب کتب عرفان از شیخ صدرالدین محمد بن اسحق **قونوی** میباشد و وی از تلامذہ شیخ است و جمع کثیری از عرفا مانند **فرغانی** و امثال او از شاگردان شیخ صدرالدین بشمارند.

شیخ محیی الدین سرآمد اهل زمان خود در علوم رسمیه ظاهریه و علوم معلوم حقیقه باطنیه بود و در علم طریقت سرید شیخ ابومدین **شعیب بن حسین بن ابی الحسن** است، شاه نعمت الله کرمانی گوید:

شیخ ابومدین است شیخ سعید

که نظیرش نبود در توحید

و در موارد عدیده در فتوحات مکیه ذکرى از شیخ ابومدین کرده و ویرا ستوده است مثل اینکه در باب هفتاد و سه از فتوحات که ذکرى از رجال الغیب

میکنند میگوید: «ومنهم ابومدین» یعنی ابومدین نیز از ایشان است. و در باب صد  
وسی و پنچ از همان کتاب میگوید: «وكان ابومدین یأمر اصحابه باظهار الطاعات  
فانه لم یکن عنده فاعل الا الله». و نیز گوید:

«كان شیخنا ابومدین بالمغرب قد ترك الخرقه و جلس مع الله تعالی علی  
ما یفتح الله له و كان علی طریقه عجبیه مع الله فی ذلك الجلوس فانه كان ما یرد شیئا  
یؤتی الیه به». و موارد دیگر که ذکر آن موجب طول کلام خواهد بود.

اما عقاید مردم درباره شیخ محیی الدین مختلف است، گروهی او را بکفر و زندقه  
نسبت دهند و برخی او را از اهل تسنن دانند و بعضی او را از جمله اهل تشیع و موحدین  
خوانند مانند سلا حسن فیض و شیخ بهائی و مجلسی اول و قاضی نورالله تستری و ابن فهد حلی  
و میرزا محمد نیشابوری صاحب کتاب رجال معروف بمیرزا محمد اخباری.

اما آنانکه محیی الدین را از جهت قول بوحث وجود و اینکه وجود خالق همان  
وجود مخلوق است و اینکه عبادت حق است و هر که بت پرستد خدا را پرستیده است  
و اینکه پیغامبران همگی استفاده معرفت از خاتم الاولیاء میکنند و اینکه عذاب کفار منقطع  
خواهد شد؛ بکفر و زندقه و الحاد نسبت داده اند راه خطا پیموده و بطواهر کلام شیخ  
ستمسک شده و در حقیقت بر آنچه خود از کلام وی فهمیده اند ایراد کرده اند نه بر آنچه که  
اودانسته و گفته است:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

و اما جواب از اینکه گفته: «سبحان من اظهر الاشیاء و حو عینها» مرادش این  
است که خداوند از جهت ظهور و تجلی که لازمه خالقیت است عین اشیاء میباشد ولی  
از جهت ذات غیر آنها و همین معنی را صدر المتألهین و ملامحسن فیض نیز دریافته اند  
و آنرا با هیچیک از امور عقلی و شرعی نیز منافاتی نیست و از این جهت در تعبیر این کلام

بتأویلات باردی که برخی کرده اند مثل آنکه عینها را غیبها خوانده اند احتیاجی نیست ایرادهائی را که بر سایر اقوالش شده است نیز باید بر همین قیاس کرد و بهر حال آنچه از کلام شیخ که مخالفین محیی الدین برای مخالفت و دشمنی با او بآنها مستثمت شده اند محاسلی صحیح است منتهی برای دریافتن معانی آن باید چشم دل باز کرد .

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

**آثار محیی الدین** - آثارش عبارتست از «فتوحات مکیه» که در ایام تشریف بمکه نگاشته شد، انشاء الدوائر، تدابیر الهیه در مملکت انسانیه، کتاب عنقاء مغرب، و فصوص الحکم .

در کتاب اخیر محیی الدین حالات و معارف و حقایقی را که هرنبی دارا بود، از آدم ابوالبشر تا خاتم النبیین (ص)، یکایک با رعایت درجه و مناسبات مرتبه ای که بین هریک بوده ذکر و تشریح کرده است .

براین کتاب شرحهای متعدد نگاشته شده است مانند شرح مؤید الدین جندی و ملا عبدالرزاق کاشی و ملا عبدالرحمن جامی و داود بن محمود قیصری، و این شرح اخیر همانست که بعضی از سواردان مورد بحث ما است .

از احوال داود بن محمود قیصری در کتب تواریخ و تذکره ها چیزی نیافتیم جز اینکه مؤلف قاموس الاعلام درباره او مینویسد :

« داود قیصری از مشاهیر و دانشمندان روم، در قیصریه تولد یافت و پس از آنکه یک چند در وطن تحصیل کرد بمصر رفت و از فحول دانشمندان آن مملکت استفاده و استفاضه کرد و در فقه و حدیث و تصوف و علوم عقلیه سرآمد اقران و ناسب در ار گردید. وقتی که سلطان اورخان غازی مؤسس سلطنت عثمانی مدرسه ای در «ازنیق» بنا کرد صاحب ترجمه را به نزد خود خواند و مدرسی آن مدرسه را بوی محول داشت. وی بر فصوص محیی الدین و حدیث اربعین شرح معتبر نوشته است و وفات او در سال ۷۰۱ بوده است .»

تولد او نیز بقرائنی در اوایل قرن هشتم بوده است زیرا شاگرد عبدالرزاق کاشی بوده و عبدالرزاق در سال ۷۳۵ وفات یافته، زیرا اگر فرض کنیم در هنگام مرگ استاد خود لا اقل سی و پنج سال داشته تولدش ناچار در اوایل قرن هشتم خواهد بود .

## فصلی از

## تعلیقه بر شرح فصوص

[ در معنی کشف ]

در بیان قول شارح : و اصطلاحاً هو الاطلاع علی ما وراء الحجاب من المعانی الغیبیة والامور الحقیقیة... الخ « مراد این است که کشف در اصطلاح عرفا اطلاع عارف است بر اموری از معانی غیبیه که محسوس نیستند مثل حکم و معارف و امور حقیقه مثل عقول و نفوس و غیر آن ها وجوداً یعنی حق الیقین و شهوداً یعنی عین الیقین . علم را سه مرتبه است : اول علم الیقین ، و آن دانستن اشیاء است باین طریق که که از اثر پی ببریم بمؤثر، مثل اینکه از دیدن دود استدلال کنیم بوجود آتش :  
 چون ببینی بر لب جو سبزه رست      پس بدان از دور کانجا آب هست  
 تازگی هر گلستان جمیل      هست بر باران پنهانی دلیل  
 دوم عین الیقین، و آن علمی است که حاصل میشود بمشاهده شیء ، مثل اینکه کسی مشاهده کند آتش را و البته این مرتبه از علم بالاتر است از مرتبه اول زیرا که در مرتبه اول شیئی معلوم نیست بلکه با آثار و خواص معلوم است .  
 سوم حق الیقین ، و آن آنست که عالم مستحقی شود بحقیقت شیء و آن شیء را در ذات خود بیند .

چون شود آهن ز آتش سرخ رنگ و مطالعات فریبگی

پس انا النار است لافش بی درنگ

و بدیهی است که این مرتبه بالاتر است از مرتبه دوم، چه در این مرتبه اثنبیتی نیست بخلاف مرتبه دوم ، پس مراد شارح اینست که اطلاع بر حقایق اعتم است از اینکه بطریق مشاهده باشد یا بطریق تحقق .

کشف برد و قسم است : صوری و معنوی . صوری آنست که بیکی از حواس خمس حاصل شود مثل اینکه صورت مثالی را مکاشف مشاهده کند و از آن صورت بمعارف و حکم پی برد ؛ چنانکه حضرت رسول (ص) هنگام نزول وحی در بعضی اوقات صدایی شبیه بصدای زنبور و زنگ می شنید و از شنیدن صوت علوم و حکم و احکام بر آن حضرت منکشف میشد .

کشف معنوی آنست که حقایق و معانی منکشف شود بر شخص بدون توسط صورتی، شارح ذکر کرد از اقسام صوری که بطریق حسن است قول پیغمبر (ص) را که فرمود در حدیث معراج :

« رأیت ربی تبارک و تعالی فی احسن صورة فقال فیہ یختصم الملا الاعلی یا محمد، قلت انت اعلم ای ربی مرتین قال فوضع الله کفه بین کتفی فوجدت بردها بین یدیهی فعلمت ما فی السموات وما فی الارض . »

بعضی از اهل معرفت گفته اند که شاید وضع کف اشاره است باین که خصوصت ملاء اعلی در باره آن حضرت بوده چه ملاء اعلی بعضی مظاهر صفات جلالیه و تنزیهیه حق می باشند و از صفات تشبیهیه خبر ندارند و بعضی مظاهر صفات جمالیه و تشبیهیه میباشند و از صفات تنزیهیه خبر ندارند، پس وضع کف بین کتفین اشاره است باینکه کمال در جامعیت بین صفات تشبیهی و تنزیهی است و آن جامعیت منحصر است بانسان کامل و لذا مستحق خلافت است .

اما اینکه فرمود : « فوجدت بردها بین یدیهی » توضیح آن اینست که هر چه حبیب بمحبوب و عاشق بمعشوق نزدیکتر میشود حرارت شوق زیادتر می گردد و تسکین نمیآید جز بآب وصال، پس مراد به برد فیض و تجلی الهی است که بر قلب سالک وارد میشود و باعث سکونت و اطمینان قلب میگردد مثل آب سردی که حرارت عطش را تسکین میدهد و قرینه بر آنچه گفتیم قول رسول است که فرمود « فعلمت ما فی السموات وما فی الارض » چونکه روح انسان را از آنجهت که توجه بکثرت دارد و محل انتقالش علوم است صدر نامند، خدا میفرماید :

« بل هو آیات بینات فی صدور الذین ارادوا العلم »

و نیز فرمود : « ألم نشرح لك صدرك؟ »

و نیز فرمود از قول حضرت موسی : « رب اشرح لی صدري »

و حال معنی حدیث این میشود که پس از رسیدن بمقام قرب و تجلی الهی تمام حقایق عالم ارواح و عالم اجسام بر من منکشف شد بلکه مستحق شدم بتمام آنها .

## [ اسفار اربعه ]

در بیان قول شارح: **وسنشیر الی تحقیق هذه المراتب .**

اراده کرده است بمراتب اسفار اربعه ای که از برای اهل سیروسلوک است و صدرالمتألهین در اول کتاب اسفار آن را ذکر نموده و کتاب اسفار را مرتب نموده بر طبق اسفار اربعه سالکین .

**اول سفر از خلق است بحق .** چه سفر ترک موطن است و توجه بموطن دیگر و سالک

راه خدا در ابتداء سلوک مشاهده کثرات میکند و غافل است از مشاهده وحدت و پس از تأمل در کثرات و اینکه هر اثری لابد محتاج است بمؤثر ، بوجود صانعی پی میبرد و رفته رفته کثرات از پیش چشم او برمیخیزند و نابود میشوند بعدی که جز وحدت را مشاهده نمیکند و متوجه وحدت میشود بعد از آنکه در عالم کثرت بود ، پس اطلاق سفر بمراتب سیر و سلوک بنحو حقیقت است نه مجاز و در نهایت این سفر وجود سالک وجود حقانی میشود چه تمام افعال و صفات را از حق ببیند .

**سفر دوم در حق است بحق .** اما اینکه بحق است بسبب آنست که در نهایت

سفر اول وجودش وجود حقانی شده ، و اما در این که در حق است بسبب آنکه این سفر در ذات و اسماء و صفات حق است باینکه از نظر در وجود پی میبرد بوجوب وجود ، و از وجوب وجود استدلال میکند بر توحید واجب الوجود و بساطت آن و نیز پی میبرد بصفات کمالیه واجب از قبیل علم و قدرت و ارادت و غیر آنها ، و در این سفر سالک فانی میشود از ذات و صفات و افعال خود و جز ذات و صفات و افعال حق نمی بیند .

**سفر سوم از حق است بخلق بحق ،** اما اینکه از حق است بجهت آنست که از نظر

در ذات حق استدلال میکند بر وجود و عنایت حق و کیفیت صدور موجودات بترتیب ، پس سیر می کند در عالم جبروت و ملکوت و ناسوت و از حقایق و احوال آنها خبر میدهد و این است معنی نبوت تعریفی که اختصاص به نبی ندارد بلکه در اولیاء و کاملین هم میباشد بخلاف نبوت تشریحی که جعل عبادات و حدود و احکام و سیاسات است ، چه آن نبی و رسول اختصاص دارد .

**سفر چهارم از خلق است بخلق بحق**، اما آنکه از خلق است برای اینست که از نظر در مخلوقات و لوازم آنها بمضار و منافع و سعادت و شقاوت آنها در دنیا و آخرت پی میبرد و باز گشت مخلوقات را و موجبات رسیدن بکمال و موانع آنها را از رسیدن بکمال میداند و در این مرتبه صاحب نبوت تشریحی که اخبار است از موجبات سعادت و شقاوت خلایق در دنیا و آخرت بیگردد، و این بود بیان اسفار اربعه بنحو اجمال که مقصود شارح است از اینکه گفت «و سنشیر الی هذه المراتب»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی